



تقریرات درس خارج فقه

حضرت آیت الله سید محمد رضا مدرس طباطبایی یزدی (دامت برکاته)

سال تحصیلی ۹۲-۱۳۹۱

جلسه بیست و یکم؛ یکشنبه ۱۳۹۱/۷/۳۰

کلام در اطراف محل ابتلاء شبهه‌ی محصوره

مرحوم شیخ در صورت دوم بعد از الحاق شبهه‌ی غیر محصوره و شبهه‌ی محصوره‌ای که بعضی اطراف آن خارج از محل ابتلاء است به صورت اول در جواز تصرف - که منافات با کراهت نیز ندارد - در این جا شبهه‌ی محصوره‌ای که تمام اطراف آن داخل در محل ابتلاء است را فرض می‌کند و می‌فرماید: طبق قاعده‌ی تنجز علم اجمالی باید در این فرض احتیاط کرد و نمی‌توان در مأخوذ تصرف کرد، ولی با این حال بعضی در این جا نیز قائل به جواز تصرف در جوائز سلطان - نه هر مال مشتبّه - شده‌اند که می‌توانیم بگوییم این یک استثناء است.

دلیل این استثناء می‌تواند روایاتی باشد که صاحب وسائل^{علیه السلام} در باب پنجاه و یک از ابواب ما یکتسب به تحت عنوان «بَابُ أَنَّ جَوَائِزَ الظَّالِمِ وَ طَعَامَهُ حَلَالٌ وَ إِن لَّمْ یَكُنْ لَهُ مَكْسَبٌ إِلَّا مِنَ الْوَلِیَّهِ إِلَّا أَنْ یُعْلَمَ حَرَامًا بِعَیْنِهِ وَ...» ذکر کرده است. عنوان این باب که فتوای صاحب وسائل را منعکس کرده، مطابق با فتوای مشهور از جمله محقق در شرایع، شهید ثانی و ... است. این روایات عبارتند از:

روایات دال بر جواز اخذ هدیه‌ی سلطان حتی در فرض وجود علم اجمالی به حرام

- صحیح‌ه‌ی ابی ولاد:

مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ^۱ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ أَبِيهِ وَوَلَادٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ

۱. سند مرحوم شیخ در تهذیب به الحسن بن محبوب ناتمام است؛ زیرا ایشان در تهذیب سه دسته سند ذکر می‌کند که دسته‌ی اول و سوم

درباره‌ی بعض روایات حسن بن محبوب است و احراز نمی‌شود این روایت، از آن جمله باشد و دسته‌ی دوم آن هم ناتمام است. اما سند شیخ در الفهرست به جمیع کتب و روایات الحسن بن محبوب تمام است، بنابراین از طریق ضم اسانید، سند شیخ به الحسن بن محبوب را صحیح می‌دانیم.

✓ تهذیب الأحكام، المشیخة، ص ۵۲:

و من جملة ما ذكرته عن الحسن بن محبوب ما رویته بهذه الاسانید* عن علی بن ابراهیم عن ابيه عن الحسن بن محبوب.

* فما ذكرناه في هذا الكتاب عن محمد بن يعقوب الكليني رحمه الله فقد اخبرنا به الشيخ ابو عبد الله محمد بن محمد بن النعمان رحمه الله عن ابي القاسم جعفر ابن محمد بن قولويه رحمه الله عن محمد بن يعقوب رحمه الله.

و اخبرنا به أيضا الحسين بن عبيد الله عن ابي غالب احمد بن محمد الزراري و ابي محمد هارون بن موسى التلعكبري و ابي القاسم جعفر بن محمد بن قولويه و ابي عبد الله احمد ابن ابي رافع الصيمري و أبي المفضل الشيباني و غيرهم كلهم عن محمد بن يعقوب الكليني.

و اخبرنا به أيضا احمد بن عبدون المعروف بابن الحاشر عن احمد بن ابي رافع و ابي الحسين عبد الكريم بن عبد الله بن نصر البزاز بتنيس و بغداد عن ابي جعفر محمد ابن يعقوب الكليني جميع مصنفاته و احاديثه سماعا و اجازة.

✓ همان، ص ۵۶:

و ما ذكرته عن الحسن بن محبوب ما اخذته من كتبه و مصنفاته فقد اخبرني بها احمد بن عبدون عن علی بن محمد بن الزبير القرشي عن احمد بن الحسين بن عبد الملك الأزدي عن الحسن بن محبوب.

و اخبرني به أيضا الشيخ ابو عبد الله محمد بن محمد بن النعمان و الحسين بن عبيد الله و احمد بن عبدون عن ابي الحسن احمد بن محمد بن الحسن بن الوليد عن ابيه محمد بن الحسن بن الوليد و اخبرني به أيضا ابو الحسين بن ابي جيد عن محمد بن الحسن ابن الوليد عن محمد بن الحسن الصفار عن احمد بن محمد و معاوية بن حكيم و الهيثم بن ابي مسروق عن الحسن بن محبوب.

✓ همان، ص ۷۵:

و من جملة ما ذكرته عن الحسن بن محبوب ما رویته بهذا الاسناد* عن احمد بن محمد عن الحسن بن محبوب.

* و ما ذكرته عن احمد بن محمد بن عيسى الذي اخذته من نوادره فقد اخبرني به الشيخ ابو عبد الله و الحسين بن عبيد الله و احمد بن عبدون كلهم عن الحسن بن حمزة العلوي و محمد بن الحسين الزوفري جميعا عن احمد بن ادریس عن احمد بن محمد بن عيسى.

و اخبرني به أيضا الحسين بن عبيد الله و ابو الحسين بن ابي جيد جميعا عن احمد بن محمد بن يحيى عن ابيه محمد بن يحيى العطار عن احمد بن محمد بن عيسى.

✓ الفهرست، ص ۴۶:

الحسن بن محبوب السراد و يقال له الزراد، و يكنى أبا علي، مولى بجيلة، كوفي ثقة، روى عن أبي الحسن الرضا عليه السلام و روى عن ستين رجلا من أصحاب أبي عبد الله عليه السلام و كان جليل القدر، و يعد في الأركان الأربعة في عصره ...

أخبرنا بجمیع كتبه و رواياته عدة من أصحابنا عن أبي جعفر محمد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي عن ابيه عن سعد بن عبد الله عن الهيثم بن أبي مسروق، و معاوية بن حكيم، و أحمد بن محمد بن عيسى، عن الحسن بن محبوب.

و أخبرنا ابن أبي جيد عن ابن الوليد عن الصفار عن أحمد بن محمد، و معاوية بن حكيم، و الهيثم بن أبي مسروق، كلهم عن الحسن بن محبوب.

و أخبرنا أحمد بن محمد بن موسى بن الصلت عن أحمد بن محمد بن سعيد بن عقدة عن جعفر بن عبيد الله عن الحسن بن محبوب. (احمدی)

۱. رجال النجاشی، ص ۱۳۵:

حفص بن سالم أبو ولاد الحناط و قال: ابن فضال حفص بن يونس مخزومي، روى عن أبي عبد الله [عليه السلام]، ثقة، لا بأس به. و قيل إنه من موالى جعفي، ذكره أبو العباس. له كتاب يرويه الحسن بن محبوب أخبرنا ابن نوح قال: حدثنا الحسن بن حمزة قال: حدثنا ابن بطة، قال: حدثنا محمد بن الحسن قال: حدثنا أحمد بن محمد قال: حدثنا الحسن بن محبوب عن حفص بكتابه.

اللَّهُ ﷻ مَا تَرَى فِي رَجُلٍ يَلِي أَعْمَالَ السُّلْطَانِ لَيْسَ لَهُ مَكْسَبٌ إِلَّا مِنْ أَعْمَالِهِمْ وَ أَنَا أَمْرٌ بِهِ
فَأَنْزَلُ عَلَيْهِ فَيُضِيفُنِي وَيُحْسِنُ إِلَيَّ وَ رَبَّمَا أَمَرَ لِي بِالذَّرْهِمِ وَالْكَسْوَةِ وَقَدْ ضَاقَ صَدْرِي مِنْ
ذَلِكَ؟ فَقَالَ لِي: كُلُّ وَ خُذْ مِنْهُ فَلَكَ الْمُهْنَةُ وَعَلَيْهِ الْوِزْرُ.

وَ رَوَاهُ الصَّدُوقُ أَيْضاً بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ مِثْلَهُ.^۱

ابو ولاد می گوید به امام صادق علیه السلام عرض کردم رأی مبارک شما چیست در مورد مردی
که کارگزار سلطان است و درآمدی جز از این طریق ندارد، وقتی گذرم به او می افتد و بر او
وارد می شوم، ضیافتی برای من تهیه می بیند و به من احسان می کند، گاهی هم دستور می دهد
برای من درهم و لباس دهند، در حالی که سینه ام از این کار تنگ می شود [و ناراحت می شوم].
حضرت به من فرمودند: بخور و هدیه اش را بگیر، برای تو گوارا است و وزر و وبالش بر
عهده ی اوست!

این روایت از لحاظ سند تمام بوده و به روشنی بیان می کند عامل سلطان اگر درآمدی جز از عمل
سلطان نداشته باشد هم می توان هدیه اش را اخذ کرد، پس معلوم می شود حتی در اطراف شبهه ی محصوره،
هرچند تمام اطرافش مورد ابتلاء باشد، مانعی از اخذ جوایز سلطان نیست، بلکه اطلاق روایت دلالت می کند
حتی اگر علم تفصیلی به حرمت آن داشته باشد، مانعی از قبول جایزه ی سلطان نیست.

مناقشه ی شیخ رحمته الله در استدلال به صحیحه ی ابی ولاد

مرحوم شیخ می فرماید: استدلال به این روایت بر مدعا ناتمام است؛ زیرا این که حضرت حکم به حلیت
و جواز اخذ می کنند یا از حیث مال عامل است یا از این حیث که مال سلطان است.

اگر از حیث مال عامل باشد از آن جایی که عامل ظلمه است و درآمد دیگری ندارد، پس هرچه دارد
بعینه حرام است، لذا نمی تواند مراد امام علیه السلام باشد و مستدلین هم قبول دارند اگر مال را بعینه بدانند حرام
است جایز نیست در آن تصرف کند، پس ناگزیریم از این که حمل کنیم کلام امام علیه السلام را به فرضی که احتمال
دارد عامل مال حلال هم داشته و از مال حلال هبه کرده است؛ مثلاً قرض کرده یا به ذمه خریده باشد^۲ که

^۱ الفهرست، ص ۶۲:

حفص بن سالم یکنی ابا ولاد، الحنایث ثقة کوفی مولی جعفری له أصل، رویناه بالإسناد الأول عن أحمد بن محمد بن عیسی عن ابن اُبی عمیر
عن الحسن بن محبوب عن حفص.

۱. وسائل الشیعة، ج ۱۷، کتاب التجارة، ابواب ما یکنسب به، باب ۵۱، ح ۱، ص ۲۱۳ و تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۳۳۸.

۲. می توان گفت معمولاً این طور است که کسی چیزی از فروشگاه می خرد، ثمن آن به نحو کلی در ذمه است و ثمن خاصی مورد معامله
قرار نمی گیرد؛ مثلاً از مغازه دار سؤال می کند برنج کیلویی چند است؟ بعد از گفتن قیمت آن، مشتری می گوید ده کیلو به من بده که ثمن آن به ذمه ی

در این صورت دیگر از محل کلام خارج شده و اختصاص به جوائز السطان و عامل سلطان ندارد، بلکه شامل هر کسی که مال مشتبّه دارد می‌شود و این که حضرت در این فرض حکم به حلیت اخذ کرده‌اند، از باب جریان قاعده‌ی ید است - یا بعضی توجیهاات دیگر که خواهد آمد - و توضیح را قبلاً بیان کردیم که اگر جریان اصل در بعضی اطراف علم اجمالی دارای اثر نباشد - چون چه قاعده‌ی ید جاری باشد و چه نباشد تصرف در آن جایز نیست - مانع از جریان قاعده در اطراف دیگر نیست.

اما اگر حکم امام علیه السلام به حلیت اخذ، از حیث مال سلطان باشد؛ نه از حیث مال عامل، باز می‌گوییم از آن جایی که حکم به حلیت نمی‌تواند نسبت به صلب مال سلطان و اموال حلال او باشد؛ زیرا بدون اذن سلطان که مالک آن است، تصرف در آن برای دیگران جایز نیست، پس باید نسبت به اموال عمومی مانند خراج و مقاسمه باشد که در این صورت چون خراج و مقاسمه برای شیعیان حلال شده، پس حضرت هم به همین خاطر حکم به حلیت اخذ آن کرده‌اند.

إن قلت: عامل چون از طرف سلطان اجیر شده بود، پس آن اموال اجرت عمل او بوده است.

قلت: از آن جایی که عمل برای ظلمه حرام است، اجاره‌ی بین سلطان و عاملش باطل است و مال هم‌چنان در ملک سلطان باقی می‌ماند.

بنابراین باز دلالتی بر مدعا که اگر تمام اطراف شبهه‌ی محصوره مورد ابتلاء بود، مانعی از تصرف در مأخوذ نیست ندارد.^۱

مشتري قرار می‌گیرد. البته ثمن در این جا گرچه کلی در ذمه است، ولی مدت دار نیست و اگر کسی ثمن را از مال حرام پرداخت کند، در واقع ثمنی پرداخت نکرده و بر ذمه‌اش هم‌چنان باقی است و این‌طور نیست که معامله باطل باشد، بلکه واجب است در اسرع وقت ثمن را از مال حلال پرداخت کند.

۱. کتاب المکاسب، ج ۲، ص ۱۷۷:

و الاستدلال به علی المدعی لا یخلو عن نظر؛ لأن الاستشهاد إن کان من حیث حکمه علیه السلام بحل مال العامل المجیز للسائل، فلا یخفی أن الظاهر من هذه الروایة و من غیرها من الروایات: حرمة ما يأخذه عمال السلطان بإزاء عملهم له، و أن العمل للسلطان من المكاسب المحرمة، فالحکم بالحلّ لیس إلا من حیث احتمال کون ما يعطى من غیر أعیان ما يأخذه من السلطان، بل ممّا اقترضه أو اشتراه فی الذمة.

و أمّا من حیث إن ما یقع من العامل بید السائل لکونه من مال السلطان حلال لمن وجده، فیتّم الاستشهاد.

لکن فیہ مع أن الاحتمال الأوّل مسقط للاستدلال علی حلّ المشتبه المحصور الذی تقضى القاعدة لزوم الاحتیاط فیہ؛ لأنّ الاعتماد حیثین علی الید، کما لو فرض مثله فی غیر الظلمة: أن الحکم بالحلّ علی هذا الاحتمال غیر وجیه، إلا علی تقدیر کون المال المذكور من الخراج و المقاسمة المباحین للشیعة؛ إذ لو کان من صلب مال السلطان أو غیره لم یتّجه حلّه لغير المالک بغير رضاه؛ لأنّ المفروض حرمة علی العامل؛ لعدم احترام عمله. و کیف کان، فالروایة إمّا من أدلة حلّ مال السلطان، المحمول بحکم الغلبة إلی الخراج و المقاسمة، و إمّا من أدلة حلّ المال المأخوذ من المسلم؛

پس خلاصه‌ی جواب شیخ در مورد استدلال به صحیح‌ه‌ی ابی ولاد این شد که حکم به حلّیت اخذ در این روایت یا به اعتبار اموال عامل است که باید حمل شود بر صورتی که احتمال دارد عامل از طریق حلال؛ مثلاً با قرض یا بیع به ذمه، مال را به دست آورده باشد که در این صورت خارج از محل کلام می‌شود و یا به اعتبار اموال سلطان است که باید بر غیر صلب مال سلطان، مثل خراج و مقاسمه حمل شود که در این صورت نیز چون این دو برای شیعیان تحلیل شده، نمی‌تواند مدعا را ثابت کند، علاوه بر آن‌که با وجود احتمال اوّل - که به اعتبار اموال عامل باشد - دیگر استدلال به این روایت بر حلّیت مال سلطان بما هو سلطان باطل می‌شود؛ زیرا اذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال.

- صحیح‌ه‌ی ابی المغراء:

وَعَنْهُ [مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ] عَنِ ابْنِ أَبِي عَمِيرٍ عَنْ أَبِي
 الْمَغْرَاءِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ هِشَامٍ أَوْ غَيْرِهِ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: أَمْرٌ بِالْعَامِلِ فَيَصِلُنِي بِالصَّلَاةِ
 أَقْبَلُهَا قَالَ نَعَمْ قُلْتُ وَ أَحُجُّ مِنْهَا قَالَ نَعَمْ وَ حُجَّ مِنْهَا^۱.

ابوالمغراء (حمید بن المثنی) می‌گوید: در نزد امام صادق عليه السلام بودم که شخصی از حضرت سؤال کرد و عرض کرد: هنگامی که بر عامل گذر می‌کنم، دراهمی را به من جایزه می‌دهد آیا آن را اخذ کنم؟ فرمودند: بله، عرض کردم: حج هم می‌توانم با آن به جا بیاورم؟ فرمودند: بله.

دلالت این روایت و جوابی که شیخ بر استدلال به آن می‌دهند، مانند روایت سابق است.

تقریر متن: عبدالله امیرخانی

استخراج منابع و روایات: جواد احمدی

لا احتمال کون المعطى مالکاً له، و لا اختصاص له بالسلطان أو عماله أو مطلق الظالم أو غيره، و این هذا من المطلب الذى هو حیل ما فى يد الجائر مع العلم إجمالاً بحرمة بعضه، المقتضى مع حصر الشبهة للاجتناب عن جميعه؟

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۷، کتاب التجاره، ابواب ما یکتسب به، باب ۵۱، ح ۳، ص ۲۱۴ و تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۳۳۶.